

ماهواره: ابزار سیطره تفکر تکنیکی

دکتر محمد مددیپور

مدیر دفتر مطالعات دینی و هنر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی

و عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد

اشاره

نقد و ارزیابی ماهیت فناوری به ویژه فناوری رسانه‌ای با دیدگاهی فلسفی و تاریخی و بررسی جایگاه آن در روزگار ما که عصر اطلاعات و ارتباطات نامیده شده است، ضرورتی میاتی است، بیشتر از آن جهت که چنین تملیلی امکان شناخت درست این پدیده را فراهم می‌آورد و از افراط و تفریط‌های احتمالی در برآورد اثرات سازنده یا مفرب آن جلوگیری می‌کند. این شیوه ارزیابی به ویژه در جامعه ما که در شرایط مواجعه سنت و مدرنیسم دچار بمران‌ها و افتلالاتی در سطوح فردی و اجتماعی است، اهمیتی مضاعف دارد. از این رو پژوهش و سنجش از جناب آقای دکتر مددیپور مدیر دفتر مطالعات دینی و هنر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد که ضمن برافورداری از دانش عمیق و وثیق نسبت به فرهنگ ولایی شیعی از اساتید نام آشنای فلسفه شمرده می‌شوند، دعوت کرد که این موضوع را در گفتگویی با ایشان به بحث بگذارد.

از جناب آقای دکتر مددیپور به خاطر افتصاص فرصتی موسع به این گفتگو سپاسگزاریم و اطمینان داریم آنچه پیش روست مورد استفاده کارشناسان و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

○ **پژوهش و سنجش:** جناب آقای دکتر مددیپور، ضمن تشکر از فرصتی که عنایت کردید، همان طور که مستحضرید در سال‌های اخیر به ویژه سه دهه گذشته، سرعت رشد فناوری اطلاعات و ارتباطات بسیاری از متفکران را به این باور رسانده است که ما در حال حاضر وارد دوره تاریخی نوینی شده‌ایم که از آن به عصر اطلاعات و ارتباطات یاد می‌کنیم. این عصر را کارشناسان ارتباطات از این جهت نقطه عطف می‌دانند که معتقدند مناسبات انسان با خودش، خدا و طبیعت، تحت تأثیر فناوری‌های جدید قرار گرفته، آیا حضرت‌تعالی نیز معتقدید که توسعه فناوری ارتباطات ما را وارد عصر جدیدی کرده است؟ در صورتی که به این امر باور دارید ویژگی‌های این عصر جدید یا پساجدید را چه می‌دانید؟ و برای تلویزیون و به ویژه فناوری پخش ماهواره‌ای تلویزیونی در این عصر چه جایگاهی قائل هستید؟

● **آقای دکتر مددیپور:** بسم الله الرحمن الرحیم و به نستین. در حقیقت من مفاهیمی مانند انفجار اطلاعات، عصر ارتباطات و ... را جدی نمی‌گیرم. شاید مشکل از من باشد، اما تصورم این است که این همه مبالغه درباره ارتباطات، رسانه‌ها و تأثیرات فوق‌العاده اینها، نمی‌تواند جدی باشد. البته استحاله‌هایی هست اما این ناشی از فناوری نیست، ناشی از خود انسان است، نه ارتباطات یا ابزار ارتباطی، چرا که می‌توان گفت ارتباطات در این عصر بسیار تضعیف شده است. ارتباطات معنوی انسانی بنا بر تعریف خود جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و به خصوص فیلسوفان، بیشتر قراردادی، وضعی و عقلانی است. یعنی در مدل بی‌جانی تعریف می‌شود که در حقیقت یک مدل اقتضایی است. افراد در یک مدل انتزاعی با هم ارتباط برقرار می‌کنند. کارمند با کارفرما، رئیس با مرئوس و معلم با شاگرد عمدتاً ارتباط عاطفی ندارند، رابطه مرید و مرادی ندارند، این ارتباطات وضعی، قراردادی و اقتضایی است که موجب می‌شود اینها بر مبنای جبرها و قراردادهای کنار هم بنشینند. حتی تشکیل خانواده هم در جهان مدرن شکل اقتضایی پیدا کرده است. به هر حال آنچه تحت عنوان عصر ارتباطات، عصر رسانه‌ها و عصر انفجار اطلاعات طرح می‌کنند یک محصول تبعی است، یک محصول رابطی است، خودش اصالت ندارد، برمی‌گردد به تحولی که در انسان قرن ۱۶ و ۱۷ ایجاد شده و موجب شده است رابطه خودش را با جهان، با خدا و با هم‌نوع خودش عوض کند و با ارائه تعریف جدیدی از رابطه به قرارداد اجتماعی اصالت بدهد. فیلسوفانی هم که قرارداد اجتماعی و مفاهیمی از این قبیل را نقد کرده‌اند خودشان صاحب نفوذ نبوده‌اند و بیشتر ارتباطات را

بر هم زده‌اند مانند هیوم که قائل به سمپاتی و همبستگی و نظریهٔ ارگانیک است. همه اینها در چهارچوب ارتباط انسان با عالم وجود استحاله پیدا می‌کند. یعنی من با جهان، با هستی و مقطع هستی ارتباطی پیدا می‌کنم که مفهوم وجود، مبدأ و معاد را دگرگون می‌کند و موجب می‌شود آنچه بین مبدأ و معاد است یعنی عالم دنیا که امری انسانی و در واقع، حاصل نسبت انسان با مبدأ و معاد است متحول شود. حال ما چگونه می‌خواهیم بگوییم معلول بر علت تأثیر می‌گذارد. به تعبیر فلسفی انسان یک علت واسط است یعنی علت تامه و مطلق نیست، این جامعه ارتباطات هم یک علت واسطه‌ای مضاعف است؛ یک معلول تبعی است خود انسان هم موجودیتش به مبدأ و تفکری برمی‌گردد که دربارهٔ عالم دارد. ماشین‌ها،

در عصری که عصر
ارتباطات نامیده شده،
ارتباطات معنوی انسانی
بسیار تضعیف شده و
بیشتر قراردادی (وضعی و
عقلانی) است.

اطلاعات فنی یا تکنولوژیک و تمامی روابط مدرن قبل از این که در جهان خارج عینیت پیدا کنند در ذهن انسان عینیت پیدا کرده‌اند یعنی وجود ذهن فرد، در گذر زمان به این وجود عینی ارتباطات تبدیل شده است و من معتقدم که خود به خود مثل همه تمدن‌ها، این تمدن هم به یک وضع تعادلی برمی‌گردد. یعنی پس از افزایش جمعیت و سایر مسائلی که در پی این دید به وجود آمده است (نه بر اثر فناوری) صیانت ذات و حب نفس به آنجا رسیده که سن متوسط و سن کمی را بالا برده است در

حالی که سن کیفی افزایش پیدا نکرده (۸۰-۷۰ سال) و خود این به یک معضل تبدیل شده است. من معتقدم که حتی به لحاظ جمعیتی، جمعیت جهان در آینده بسیار کمتر از این خواهد بود. میل انسان به ازدیاد نسل رو به کاهش است و اینها همه به خود انسان و تفکر او برمی‌گردد. این محصولات که به محصولات تکنولوژیک معروفند همه فرع هستند، منتها کسانی که عمیق نمی‌اندیشند و به تفکر انسانی توجه ندارند در برابر این محصولات شیفته می‌شوند. برای مثال، تحولاتی که در اکتشافات کیهانی و یا سیستم‌های on line رایانه‌ای و ماهواره‌ای رخ می‌دهد این افراد را به شگفتی وا می‌دارد در حالی که شگفت‌انگیزتر از همه اینها، نسبت انسان با عالم هستی است. همه اینها به همان نسبت برمی‌گردد و اگر آن نسبت بخواهد دستکاری شود یعنی تحولی در بشر پیدا شود، می‌بینیم که این جهان عملاً کارایی خود را از دست می‌دهد و شروع به نفی خود می‌کند. همه این مسائل به تفکر جدیدی برمی‌گردد که در قرن ۱۶ و ۱۷ شکل گرفته و تا به امروز ادامه پیدا کرده است. به اعتقاد من اگر آن تغییر کند همه چیزهایی که بشر امروز برای خودش ساخته مثل یک بادکنک می‌ترکد. ارزش همه اینها، ارزش تبعی است، ارزش

قراردادی و موقت است. آنچه در این ۵۰-۴۰ سال اخیر اهمیت پیدا کرده در حقیقت تأثیر عمده‌ای بر جهان ندارد. اگر ما دقت کنیم می‌بینیم که چون ما از دید پایین یعنی از معلول‌ها نگاه می‌کنیم این طور فکر می‌کنیم اما در واقع خود انسان در حال تغییر است. آن تفکری که انسان در قرن ۱۶ و ۱۷ پیدا کرده بود در حال تغییر است و در نتیجه آثار تبعی آن هم تغییر می‌کند نه این که فناوری بر انسان مسلط شده و او را شکل دهد. البته فناوری به معنی ابزار تغییراتی را ایجاد می‌کند اما این در ارتباط با انسان تعریف می‌شود. اینها همه به همان نسبت انسان با هستی برمی‌گردد. اگر این نسبت دگرگون شود مسلماً همه این محصولات فنی یا تکنولوژیک هم اهمیت و ارزش خود را از دست می‌دهند. البته این ممکن است که به این زودی‌ها اتفاق نیفتد یعنی همان تفکر قرن ۱۶ و ۱۷، تفکر تکنولوژیک یا تفکر حسابگر و اعداداندیش مدرن می‌تواند آن قدر ادامه پیدا کند که مدل‌های ۱۹۸۴ یا دنیای نوع هاکسلی اتفاق بیفتد. الان هم دارد چنین اتفاقی می‌افتد. امریکا دارد نقش دیکتاتوری بزرگ را بعد از فروپاشی شوروی اعمال می‌کند و این رمان دارد به حقیقت می‌پیوندد. جهان می‌خواهد تحت سیطره دیکتاتوری جهانی قرار

رسانه‌های دنیا به ویژه نوع ماهواره‌ای آنها بیش از آنکه اسباب تذکر باشند اسباب غفلت‌اند یعنی به غفلت عمیق‌تر انسان و سیطره همان کسانی که ابزار غفلت انسان را فراهم می‌آورند کمک می‌کنند.

گیرد حالا به نام دموکراسی، به هر حال همیشه یک توجیه ارزشی مطابق روز وجود دارد جدی‌تر از همه اینها بلایی است که بشر خودش بر سر خودش می‌آورد. یعنی همان قدرتی که در ذات و تفکرش ظهور کرده و در رسانه‌های دنیا هم بسط پیدا می‌کند. این رسانه‌ها بیش از آن که اسباب تذکر باشند اسباب غفلت‌اند یعنی انسان را به غفلت می‌برند. انسان را متذکر نمی‌کنند موفق‌ترین رسانه‌های دنیا را می‌بینید که حتی بخش خبرشان سرگرم‌کننده است، بیش از آن که خبر سیاسی بدهند آدم را سرگرم می‌کنند یا جنبه هنری‌شان بسیار قوی است. سینما هم انسان را به عالم غفلت می‌برد، تلویزیون هم همینطور. کمتر رسانه‌ای هست که متذکر ذات انسان باشد و او را به حقیقتش رهنمون شود و خوب این از آثار همان غفلتی است که در تفکر انسان نسبت به عالم وجود پدید آمده است. همه رسانه‌ها مخصوصاً نوع ماهواره‌ای آنها مثل هم هستند و همه هم به غفلت عمیق‌تر انسان و سیطره همان کسانی که ابزار غفلت انسان را فراهم می‌آورند، کمک می‌کنند. اتومبیل‌های مدرن‌تر، ابزار زندگی جدید و راحت‌تر، در حقیقت به

غفلت انسان منتهی می‌شود. آن قدر که ۸۰-۷۰ سال عمرش را در این غفلت مطلق به سر می‌برد و در پایان کار متوجه می‌شود که دوره زندگی‌اش تمام شده است.

○ پس به نظر شما دورانی که دوران پسامدرن نامیده می‌شود و با رسانه‌هایی مانند اینترنت، ماهواره و غیره بسیار ارتباط وثیق دارد تداوم طبیعی دوران مدرنیته بوده است؟ آیا شما دوره پسا مدرنیته را فقط یک نام می‌دانید نه یک تحول ماهوی؟

تنها فرهنگی که هنوز
در دنیا زنده است و
هیچ گاه تسلیم
رسانه‌های غفلت
نمی‌شود اسلام است.

● دقیقاً همین طور است. تحول ماهوی نیست البته تحول ماهوی به معنی ذاتی، نه به معنی وضعی. چون عرض و جوهر هر دو ماهیت‌اند. خود پست مدرن یک تحول است. حکایت از تردیدها، شک‌ها و بازسازی‌های مجددی می‌کند که انسان قرن ۱۶ و ۱۷ دارد. می‌خواهد بیماری‌ها و نارسایی‌های عصر مدرن را جبران کند. پناه آوردن به هنر، در دوره‌ای که هنر اهمیت خود را از دست داده و پناه آوردن به دین و عرفان در دورانی که دین و عرفان

سرکوب شده در واقع به این دلیل است که می‌خواهد خودش را ترمیم کند و از همه اینها به عنوان ابزار استفاده کند. در حال حاضر بسیاری از فیلسوفان پست مدرن دائماً از هنر صحبت می‌کنند و هنر برایشان آرمان شده است. آن چیزی که پیشینیان در اسطوره و خدایان و دین می‌جستند، اینها در هنر دنبال می‌کنند. آرزویشان این است که هنر انسان را نجات دهد. در حالی که هنر خود آن قدر گرفتار است که در یک چرخه دور می‌زند. البته هنر می‌تواند مایه تذکر شود اما هنر غالب هنر غفلت است؛ مانند رسانه‌ها، هنری که در خدمت این رسانه‌هاست انسان را به عالم غفلت و به اصطلاح یک عالم بورژوازی می‌برد. یک نوع عالم تجاری و داد و ستد. این عالی‌ترین شکل زندگی مدرن است. حالا این کلمه عالی که می‌گویند نه از لحاظ دینی و عرفانی، به معنی حد کمال مدرن یک انسان امریکایی آرزویش این است که در عیش زندگی کند و از فرط خوشی بمیرد. این غایت تمدن مدرن و پست مدرن است. البته حالا مدرنیته، چون جان مایه‌اش ضعیف شده و عناصر انسانی آن دچار بحران شده‌اند بسیاری از مفاهیم سنتی در دل این مدرنیته باقی مانده و حالا برای ویرانگری آن مفاهیم و آن ارزش‌های گذشته، پست مدرن آمده تا آنها را هم زیر سؤال ببرد و دیگر چیزی نماند. اصلاً از نظر پست مدرن، میهن دیگر ارزش ندارد.

یک مفهوم مجازی است در حالی که برای مدرنیست‌ها میهن اهمیت دارد، برای میهن باید مُرد. برای ناسیونالیست‌ها میهن بسیار مهم است و خلاصه در جهان پست مدرن می‌خواهند هر آنچه از عقل مدرن و آثار مدرنی که الان کهنه تلقی می‌شوند، باقی مانده بشویند و ببرند. مثلاً می‌گویند میزانی برای هنر وجود ندارد و برای همین شما می‌بینید که هر چیزی می‌تواند هنر شود، صرف یک انتخاب هنر است. به طوری که یک نقاش می‌گوید منفجر کردن «ایزد بودا» در بامیان یک عمل conceptual بوده چون به یاد deconstruction در گالری‌های غربی می‌افتد یا بعضی از گالری‌های آسیایی که در آنها هنرمند در بدو امر که در نمایشگاه باز می‌شود اثر هنری خود را تخریب می‌کند، منفجر می‌کند یا فرو می‌پاشد به هر حال این را به عنوان یک مفهوم القا می‌کند. یعنی تمام مرزها را در هم می‌نوردد و شما به این سادگی نمی‌توانید تعریفی از پست مدرن ارائه دهید. همه تعریف‌های پست مدرن جنبهٔ سلبی دارد چون اساس این هنر بر سلب است. حتی در مدل‌های اخلاقی و زندگی‌های مدرن انسان می‌خواهد به نوعی سیالیت برسد یعنی هیچ آرمانی در او نیست. آرمانش بی‌آرمانی است. در حالی که تفکر روشنگری و لیبرالیسم کهن یا سنتی یک غایت روشنگرانه دارد. برای همین بعضی پست مدرن‌ها سعی می‌کنند (در واقع مانند قهرمان مدرنیته ناتمام هابرماس) به عصر روشنگری برگردند و در عصر پست مدرن آنها را احیا کنند. انسانی که در واقع زیاده‌خواه است می‌خواهد هزینه‌های زیادی به مردم جهان تحمیل کند غافل از این که یک افق نهایی هم هست که خط پایان زندگی است. این زندگی پر از عیش و این مردن از فرط خوشی نمی‌تواند تا ابد ادامه پیدا کند چون که به هر حال حدی دارد. ممکن است باز انرژی‌ها بیاید و تخلیه شود. این اتوپیایا باید تحقق پیدا کند. بالاخره امریکا باید جهان اسلام را اشغال کند چون اسرائیل قبلاً بخشی از کشورهای اسلامی را اشغال کرده اما سناریوی آن ناقص بوده است. حالا کدخدای جهان احساس می‌کند که باید خودش بیاید و جهان اسلام را تسخیر کند اول افغانستان بعد مثلاً عراق به عنوان یک پایگاه خیلی بزرگ و بعد هم ایران و سوریه اما این را فقط در محیط ذهنی خودش تصور می‌کند و از واقعیت غافل است. این قدر شعور ندارد که بفهمد چه بلایی بر سر رسولانش در بیت‌المقدس آمده و چه حوادثی در اورشلیم و اسرائیل در حال رخ دادن است، می‌گوید من هم بروم آنها را حمایت کنم. تنها فرهنگی که هنوز در دنیا زنده است و هیچ گاه تسلیم رسانه‌های غفلت نمی‌شود اسلام است. شما در ترکیه دیدید که بعد از ۱۰۰ سال سیطرهٔ لائیک (از سال ۵-۱۹۰۴ بگیریم تا ۲۰۰۰) در آستانهٔ سال ۲۰۰۳ افرادی می‌آیند که آرزو دارند ارزش‌های اسلام را احیا کنند ولو در شعارها و لفاظی‌های مدرن،

به هر حال این نشان می‌دهد که رسانه‌ها کارکرد اساسی نداشته‌اند. طبیعتاً اینها باید به سوی عصر روشنگری می‌رفتند. مدل‌هایشان را اصلاح می‌کردند و مثلاً فرانسه می‌شدند اما باز ترکیه مانده‌اند. ایرانی‌ها و مصری‌ها هم همین طور، این نشان می‌دهد که این بخش‌های تغییر نیافته، این دایناسورهای باقی مانده از عصر کهن باید نابود شوند و حالا فشار لازم را می‌آورند که آنها را نابود کنند، دایناسورهای ذهنی خودشان را، اما این دایناسورها هم مقاومت می‌کنند. به این سادگی‌ها نمی‌شود آنها را از بین برد. تحول بزرگ‌تری مورد نیاز است، به هر حال پست مدرن تحول مدرن نیست تحول انسان است، تحول

وقتی که فناوری می‌آید طبیعتاً سیستم مفادتی تفکر سنتی، ممله‌های فودش را آغاز می‌کند. اما از آن طرف هم یک سیستم تزریقی که بیشتر تومیه‌کرانه است سعی می‌کند به نموی تفکرات سنتی را تسلیم کند تا آثار تفریبی شدیدی نداشته باشد.

انسان عصر روشنگری است، عصر ماقبل روشنگری است، عصر آغاز تفکر تکنیکی حسابگر در قرن ۱۶ و ۱۷ که اولین محصولش به صورت مدرنیسم بوده و بعد به صورت پست مدرنیسم در آمده و بعدها ممکن است به صورت اولترا پست مدرنیسم و هزاران مفهوم دیگر شکل بگیرد. اما اینها همه در چرخه تمدنی مدرن اتفاق می‌افتد و بالاخره آن قدر باید انرژی‌اش را تخلیه کند که دیگر هیچ آرزویی برایش نماند و هیچ حرفی نداشته باشد تا مردم از این نوع زندگی بیزار شوند چنان که برای امپراطوری روم، ایرانیان عصر ساسانی، یونانیان عصر مقدونیه و یهودیان عصر

مسیح اتفاق افتاد. انسان به جایی می‌رسد که از این نوع زندگی بیزار می‌شود. بالاخره روزی انسان بیدار می‌شود و احساس می‌کند زندگی مسخره‌ای داشته است. از صبح تا شب برای پول و مال و سرعت بخشیدن به جریان زندگی‌اش دویده و حالا دیگر می‌گوید باید ترکش کنم دیگر بس است. سعی می‌کند این نوع زندگی را ترک کند و این همان جهش و انقلابی است که محتمل است. حالا نه فقط از منظر دین از هر دیدگاهی که نگاه کنیم.

○ به نظر می‌رسد حضرتعالی در تحلیلی که از فرایندهای تاریخی می‌کنید اصالت را به انسان می‌دهید و بر جایگاه علی انسان نسبت به فناوری تأکید می‌کنید. تم یا درون مایه اصلی پاسخ حضرتعالی به سؤال اول این بود که انسان نسبت به فناوری جایگاه علی دارد، اصالت با انسان است و بنابراین تغییر در فناوری نمی‌تواند موجب تحول بنیادینی در هویت و شخصیت انسان شود. اکنون این سؤال مطرح است

که متفکران بسته به نظری که درباره تأثیر فناوری بر فرهنگ انسان دارند، در دو گروه عمده قرار می‌گیرند: عده‌ای که معتقدند فناوری پدیده‌ای خنثی است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود و خصیصه‌های فرهنگی جامعه میزبان را به خود می‌گیرد و عده‌ای که فناوری را خنثی نمی‌دانند و می‌گویند هر فناوری فرهنگ خودش را هم به همراه خود می‌برد و در واقع شاخص‌های فرهنگی جامعه‌پذیرنده را دچار تحول می‌کند. نظر حضرتعالی در این مورد چیست و شما خود را در کدام یک از این دو گروه قرار می‌دهید؟

● من به هیچ کدام از این دو نظریه قائل نیستم. یعنی فناوری را نه خنثی می‌دانم، نه همه‌کاره. به هر حال فناوری وقتی وارد جامعه‌ای می‌شود آثار خودش را دارد. اما توانایی آن را که فرهنگ جامعه را کاملاً

دگرگون کرده و فرهنگ خودش را تحمیل کند، ندارد. هر زمانی که می‌آید ساز و کار خودش را هم می‌آورد. بیماری و درمان‌های خودش را می‌آورد. مثل کسی که جراحی می‌شود و با خطراتی مانند آلوده شدن به هیپاتیت هم مواجه است. به این ترتیب بحث خنثی بودن هم منتفی می‌شود. دیگر این طور نیست که بگوییم فناوری تفکر جامعه را تهدید می‌کند. البته خوب یک مقدار تأثیرگذاری بر ابزار و اسباب و گزینش‌ها وجود دارد. یعنی کسی که تفکر سنتی دارد بخش‌هایی از فناوری را انتخاب می‌کند که با سنتش نزدیک‌تر و

باطن تکنولوژی در واقع
تفکر تکنیکی است و این نوع
تفکر آلترناتیوی است که در
برابر تفکر مصنوعی قرار دارد.
کشورهایی که مصنوعیت در آنها
ریشه دارد به راحتی نمی‌توانند
تفکر مصنوعی را پس بزنند.

متناسب‌تر است. حالا باز به این معنی نیست که فناوری آن قدر خنثی می‌شود که هرگونه تفکری را بپذیرد. این برای کشورها، سرزمین‌ها و مردمانی است که فرهنگ غیرفنی و غیرتکنیکی دارند، در کشورهای تکنیکی مانند آمریکا و اروپا، این تعارض و تضاد وجود ندارد چون در واقع فرزند و مادر هم جنس هستند. اما در کشورهای جنوب وقتی که فناوری می‌آید طبیعتاً سیستم حفاظتی تفکر سنتی، حمله‌های خودش را آغاز می‌کند اما از آن طرف هم یک سیستم تزریقی که بیشتر توجیه‌گرانه است سعی می‌کند به نحوی تفکرات سنتی را تسلیم کند تا آثار تخریبی شدیدی نداشته باشد. اینها داد و ستدهایی است که صورت می‌گیرد اما به هر حال حکایت از یک وضعیت بحرانی دارد مانند وضعیت بحرانی فناوری در کشور خودمان. البته بحران هم فرق می‌کند. ببینید مثلاً می‌گویند در انگلستان سالیانه چند هزار بیمار بر اثر

ضعف پزشکان از بین می‌روند این اقتضای نظام پزشکی است ولی ما احتمالاً ۶۰، ۷۰ یا ۹۰ هزار نفری هم علاوه بر این مسئله داریم. در انگلستان هم مردم بر اثر سوانح رانندگی و بر اثر خطاهای انسانی یا نقص فنی کشته می‌شوند اما این در کشورهای جهان سوم و در کشورهای غیرتکنیکی که ماشین‌ها و ابزار در جاده‌های مال‌رو رانده می‌شوند خطرناک‌تر است. به هر حال قلبی که در بدن اصلی زندگی می‌کند وظیفه خطرناکی ندارد حداقل، خطرش خطر فرعی است.

رسانه‌ها در برابر فواست
اومانیستی بشر برای بازگشت
به میراث فرهنگی معنوی
فود، عددی نیستند. بشر
اومانیست می‌تواند آنها را
دور بیندازد یا اصلاً نگاه نکند.

ممکن است فرد در اثر گرفتن رگ‌ها دچار سکنه شود این را می‌شود عمل کرد، مشکل رفع گرفتگی است اما وقتی قلب به بدن دیگری پیوند زده می‌شود مسئله فقط گرفتگی نیست، عضوی است که وارد سیستم بیگانه شده، این را باید توجه کرد. فرض خنثی بودن، به معنی پذیرنده یا منفعل بودن فناوری و از طرف دیگر، فعالیت مطلق آن هر دو منتفی است چون حالتی از نابسامانی و

بحران را ایجاد می‌کند مگر این که به تدریج و خود به خود یک سیستم ایمنی متناسب با آن ایجاد شود چیزی که در ژاپن و چین دارد اتفاق می‌افتد، علتش هم روشن است. چینی‌ها و ژاپنی‌ها هیچ یک از فرهنگ سنتی محکمی برخوردار نیستند. چین، ژاپن و کلاً آسیای جنوب شرقی با مذاهب ذن، چان، آئین بودایی، شیتو، شینتو و غیره مذهب را تقریباً تبدیل به یک فستیوال و کارناوال کرده‌اند و عملاً در مذهب جدیتی مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام ندارند. البته هر دو را می‌شود خنثی کرد. همان طور که مسیحیت را بعد از دو قرن تراشیدند و در حقیقت سعی کردند آن را از پروسه خارج کنند و کردند. حالا در آنجا خیلی راحت‌تر این اتفاق می‌افتد یعنی مذهب شیتو، شینتو یا آئین کنفوسیوس و حتی بخش‌هایی از اینها متناسب با ساز و کار مدرن‌اند. دشواری بیشتر، در خود مسیحیت بود، برای همین هم دو سه قرن طول کشید تا مسیحیت مه‌ار شده و آن سیستمی که از نظر آنها کهنه و سنتی تلقی می‌شد طرد شود اما جهان اسلام به اعتقاد من بیش از اینها از مسیحیت متفاوت است. همین طور با آئین‌هایی مانند شینتو و کنفوسیوس به ظاهر سازگاری نشان می‌دهد و فناوری را فرا می‌خواند اما از طرفی هم آن را طرد و نفی می‌کند و همین مشکل این صد ساله است. در حالی که در روابط تجاری و سوداگری مسلمانان کالاهای مدرن را مصرف می‌کنند خودشان هنوز تولیدکننده بزرگی نشده‌اند.

○ این امر را در سطح آموزه‌ها می‌فرمائید یا در عمل؟ یعنی اسلام در سطح آموزه‌ها فناوری را فرا می‌خواند و بعد جوامع اسلامی آن را در عمل پس می‌زنند؟

● در واقع آثار عملی‌اش این طور ظهور پیدا می‌کند یعنی ابزار مدرن را فرا می‌خوانند و در عمل پس می‌زنند. اندیشه ترقی این است که این فناوری به درد ما می‌خورد. این نظریه‌پردازی‌ها در کشورهای اسلامی هست اما در عالم عمل یک باره نظریه جدیدی مطرح می‌شود که مثلاً ما سینما را می‌خواهیم ولی فسادش را نمی‌خواهیم. خوب حالا مسئله اینجاست که ما چگونه در عمل این را پیاده کنیم. یعنی یک نظریه فراخوانی هست یک نظریه پردکنندگی و در واقع همین کار فرایند بومی شدن فناوری را در ایران یا کشورهای اسلامی دیگر دشوار می‌کند. به طور کلی بیشتر این سرزمین‌ها به صورت بازار مکاره محصولات تکنیکی در می‌آیند تا تفکر تکنیکی در آنها شکل بگیرد. سازگاری مردم با این تفکر بسیار سخت و دشوار است. از طرف دیگر هم توانمندی نیروهای تفکر تکنیکی آن قدر نیست که بتواند این مردم را سر جای خودشان بنشانند. قدرت مقاومت پیرامون مذهب تکنیک در ایران فوق‌العاده ضعیف و فوق‌العاده در اقلیت است. حتی آنهایی که به طرفداری از تکنیک و فناوری تظاهر می‌کنند در برابر نهادهای سنتی بسیار سست بنیاد و ضعیف و در برابر تفکر تکنیکی بسیار مقاومت می‌کنند. گفتیم فناوری مهم نیست، تفکر تکنیکی مهم است. فناوری محصول تفکر تکنیکی است. اگر ژاپن و چین به تفکر تکنیکی نمی‌رسیدند به تولید هم نمی‌رسیدند. تفکر تولیدی، یعنی رسیدن از فرایند تقلید به فرایند تحقیق چیز دیگری است و این در واقع نشان می‌دهد که باطن تکنولوژی در واقع تفکر تکنیکی و یک آلترناتیو است که در برابر تفکر معنوی قرار دارد. کشورهایی که معنویت در آنها ریشه دارد به راحتی نمی‌توانند تفکر معنوی را پس بزنند. به خصوص زمانی که قدرت کمتری دارند، دچار بحران شده‌اند، انرژی‌های قبلی خود را تخلیه کرده‌اند و حالا چاره‌ای نمی‌بینند جز آن که از بیرون مشکلشان را حل کنند یعنی چون نتوانسته‌اند از درون مهار کنند سعی دارند نیروها و نظریه‌های پردکننده مدرنیته را از بیرون سرکوب کنند. برخورد تمدن‌ها و هژمونی تمدن غربی و مفاهیمی نظیر مفاهیم مطرح شده توسط مک‌لوهان، هانتینگتون و مانند اینها را شکل می‌دهد و از این طرف هم به هر حال مقاومت‌ها جریان دارد، چه در مدل‌های تکنولوژیکی و تکنیکی مدرن و چه در مدل‌های سنتی که قدرت نیروهای مخرب بیگانه را مهار می‌کند و با عوامل مختلفی مانع از آن می‌شود که اینها بتوانند فعال مایشاء باشند.

○ به نظر می‌رسد پیروان تکنیک ادعا می‌کنند سلاخی که حرف آخر را در تعارض بین دو مکتب معنا و تکنیک می‌زند، رسانه است. دست کم ادعا می‌کنند که با رسانه می‌توان افراد را از تفکر معنوی بیگانه و با تفکر تکنیکی آشنا کرد.

● این بیگانگی کافی نیست. بیگانه کردن مانند سیطره نظامی است؛ اینها هیچ کدام اصالت ندارند باید مغز و تفکر متحول شود.

○ شما فکر می‌کنید این آخرین ابزاری که امروزه از طریق برنامه‌های تلویزیون ماهواره‌ای در سطح وسیعی خودش را مطرح می‌کند، در برخورد با مکاتب معنوی به خصوص مکتب معنوی ایران چه تعاملی خواهد داشت و چه پیامدهایی به دنبال خواهد آورد؟

● اولین نتیجه‌اش در خود کشورهای غربی شکل گرفته است. در حال حاضر جریان‌های معنویت‌گرا، در خود سرزمین‌های غربی در حال شکل‌گیری هستند. یعنی مثل این که لشگری را برای تهاجم بیاورند و در عقبه‌اش نیروی ویرانگری شکل بگیرد.

○ آیا این معنویت‌گرایی واقعاً به معنای از بین رفتن تفکر تکنیکی و شکل‌گیری تفکر معنوی است؟

● قطعاً. یعنی اگر تفکر معنوی تفکر ابزاری یا تفکر تجملی، تفنی و صوری نباشد بله. این تفکر اگر به معنی حقیقی معنوی باشد قطعاً جدی خواهد بود. به هر حال با سپری شدن این دوران، تمدن غربی به مرحله‌ای رسیده است که می‌خواهد با پروژه جهانی شدن خود را به کل عالم مسلط کند. لیبرالیسم و مانند آن یکی از اشکال سیاسی - اقتصادی این جریان است. گلوبالیسم هم مفهوم فرهنگی و فلسفی آن است؛ با تعابیر مختلفی که مطرح می‌کنند تعابیری مانند خصوصی‌سازی و امثال اینها که هزاران اصطلاح دارند. به هر حال می‌خواهند عصر روشنگری را به شکل مدرن‌تری بر جهان تحمیل کنند. اما در دل خود این تمدن نقایصی اساسی احساس می‌شود که نشان می‌دهد نمی‌تواند ما را به سرمنزل مقصود برساند.

برای همین هم چالشی تحت عنوان معنویت‌گرایی شکل می‌گیرد که بخشی از آن را خود نظام بورژوازی برای رفع کمبودهای معنوی‌اش ابقا می‌کند و در واقع عرفان اینترنتی یکی از این موارد است. همچنین درویش‌گرایی، عرفان اسکوپزی و کریشناگرایی و از این نوع عرفان‌هایی که از در و دیوار می‌بارد و همه عرفان‌های بی‌خاصیتی هستند که هیچ ربطی به تفکر معنوی ندارند. اغلب پیرامون این نوع مذاهب افرادی هم از اقشار مرفه، هستند. افرادی از طبقات تکنیکی که بعد از گرفتاری‌ها و سختی‌های کار

می‌خواهند مشکلات روحی خود را پالایش کنند. پس همان‌طور که ملاحظه می‌کنید ما با تحولاتی روبه‌رو هستیم که یک طرف آن گرایش‌های صوری به نوعی از تفکر معنوی است که تفکر معنوی واقعی نیست. اما در ذات جهان‌گرایشی به تفکر معنوی جدی نیز وجود دارد، این تفکر که آلترناتیو و نقیض تفکر تکنیکی است در غرب هم در حال شکل‌گیری است و حتی آنها دارند کمک می‌کنند تا توجه کشورهای شرقی را هم که تفکر معنوی خود را فراموش کرده‌اند و در این غوغا و هیاهو گم شده‌اند به میراث

چون از یک طرف سدن معنوی و مذهبی دچار نوعی فروبستگی است و از طرف دیگر تفکر تکنیکی محصولات فودش را به بازار سرازیر می‌کند، جوانان و سایر اقشار طبیعتاً مصرف‌کننده این محصولات می‌شوند.

فرهنگی معنوی خودشان جلب کنند، البته نه در قالب‌های صوری. آنها می‌خواهند به طور معنوی به این تمدن برگردند و آرزویشان الگوی معنوی است نه الگوی صوری و تقلیدی. به عقیده من رسانه‌ها در برابر این خواست اومانستی بشر، عددی نیستند. بشر اومانستی می‌تواند آنها را دور بیندازد یا اصلاً نگاه نکند. حتی به خبرهای CNN اهمیت ندهد چه رسد به رادیو مجاهد و تلویزیون پارسی که یکی از مبتذل‌ترین شبکه‌های تلویزیونی‌ای هستند که برای بازی شکل گرفته‌اند.

○ در این صورت گزارش‌های نگران‌کننده‌ای که از گرایش بعضی از اقشار جامعه ما به ویژه جوانان نسبت به محصولات تکنیکی فرهنگی (که بازتاب تفکر تکنیکی هستند) در دست است چه می‌شود؟ شما اینها را چه طور ارزیابی می‌کنید؟

● این یک نوع شرطی‌شدگی است که در واقع جدی هم نیست، چون حالت تولیدی و مولد ندارد یعنی از مرحله تقلید به تحقیق و تولید نمی‌رسد و در حد یک نوع بازی باقی می‌ماند. اما در کشورهای غربی

عمیقاً این اتفاق می‌افتد. دقیقاً یک تب است. یک نوع سیطرهٔ تب‌آلودی که در جهان در حال شکل‌گیری است و نمی‌تواند حرف آخر را بزند. حالا چرا همه از جوانان حرف می‌زنند؟ همه مردم به هر حال این تب را دارند. کسی از ماشین بنز یا ماشین‌های آخرین مدل دیگر بدش نمی‌آید. این ماشین‌ها وارد می‌شوند و

هر کسی پول داشته باشد استفاده می‌کند، کسی عاشق پیکان نیست چون ندارند مجبورند سوار شوند. جوانان به هر حال سرگرمی می‌خواهند. قهوه‌خانه‌ها هم که دیگر مثل قدیم نیستند. قهوه‌خانه‌های امروز یا خیلی گرانند یا پر از افراد معتادند و آدم سالمی در آنها پیدا نمی‌شود. کافه‌هایی زمان سابق بود که روشنفکرها به آنجا می‌رفتند تا قهوه و عرق بخورند و با هم بحث کنند، بحث‌های فلسفی و امثال اینها. جلال و دریابندری و روشنفکران غربی از این نسل بودند. نسلی که در واقع انقلاب به آنها رو نکرد و در حقیقت نیروهای ضد آنها این انقلاب را رهبری و هدایت کردند. یعنی کسانی که ضد آن جریان بودند

در سطح دنیا بفشی از مخالفت با جهانی شدن به خاطر فقر و فاقه و گرفتاری است اما یک بفش از مردم جهان هم می‌دانند که پس از این سیطرهٔ دیکتاتوری به وجود می‌آید. دیگر کسی نمی‌تواند نفس بکشد یا تکان بخورد، او را به عنوان تروریست می‌گیرند و می‌کشند، فیلی هم شسته و رفته و تمیز.

منشأ انقلاب شدند. اصلاً منشأ انقلاب‌های اسلامی را از طالبان بگیرد تا سلفیه، جنبش‌های مصر و الجزایر و اینها، این روشنفکران در این تحولات هیچ سهمی نداشتند اما کلی هم شلوغ کردند که ما سیطرهٔ مطلق داریم. در عصری که اینها فکر می‌کردند سیطرهٔ مطلق دارند، دیدند یک مرتبه روشنفکر دیگری آمد که در قالب‌های روشنفکری نمی‌گنجد. میشل فوکو می‌گوید که اینها روشنفکران پست مدرن هستند حالا او چون تعریف دیگری ندارد می‌گوید پست مدرن اما این جنبهٔ سلبی دارد، چون اصلاً اینها روشنفکر نیستند، اینها با مدل‌های روشنفکری زندگی نمی‌کنند. جوانان و سایر اقشار هم چون از یک طرف سنن معنوی و مذهبی نوعی فرو بستگی دارد و از طرف دیگر تفکر تکنیکی محصولات خودش را به بازار می‌ریزد، طبیعتاً مصرف‌کننده این محصولات می‌شوند. اما این مصرف‌کنندگی یا تقلیدکنندگی به مرحله تولیدکنندگی نمی‌رسد برای همین هم جدی نیست، صوری و سطحی است، تحول عمیقی در تفکر این جوانان ایجاد نمی‌شود. شما الان در ایران نگاه کنید، خیلی از کسانی که روزه می‌گیرند ماهواره و شوهای مبتذل و سطحی را هم نگاه می‌کنند. دهن روزه است اما برنامه‌های ماهواره را نگاه می‌کند، وقت اذان که می‌شود رادیو را روشن می‌کند و اذان گوش می‌دهد اما بعد نوار خوانندهٔ لوس آنجلسی را

می‌گذارد. چنین افرادی دچار نوعی شیذوفرنی فرهنگی شده‌اند. می‌گویند سالانه ۴۰-۳۰ میلیون نفر به مشهد می‌روند، حدود ۱۰۰ میلیون سفر. گذشته از خارجی‌هایی که از این زیارت محرومند ایرانی‌ها سالی ۲-۳ بار می‌روند. این همه مسافر کربلا داریم حتی آنهایی که از نظر خیلی‌ها طاغوتی هستند اهل زیارتند، این نشانه نوعی دوگانگی است. اصلاً انسان روشنفکر اهل این بساطها نبود، آن بدنه روشنفکری دوران شاه دهه ۳۰ و ۴۰ و ۵۰، اهل کربلا و مکه و نجف و این حرف‌ها نبود می‌گفتند زیارت مال آدم‌های دمه و عقب مانده‌ای است که باید بروند و این اعمال وحشیانه را انجام دهند. دور یک چهار دیواری بدوند و طواف کنند. جلال‌آل‌احمد که رساله خسی در میقات را نوشت مورد تنفر روشنفکران بود. همین روشنفکران در موضع منفی قرارش دادند و سعی کردند او را بکوبند. به هر حال من معتقدم که اینها اگر هم تأثیرگذار باشند تأثیرشان تقلیدی است. کافی است یک تکانی بخورند تا همه آن چیزهای صوری به باد فنا برود.

○ و این تکان را چگونه باید ایجاد کرد؟

● ببینید این تکان به طور مطلق دست انسان نیست. یعنی انسان نه مطلقاً می‌تواند و نه خنثی است.

○ پس شما اصالت را به انسان نمی‌دهید؟

● انسان به طور مطلق نمی‌تواند کاری کند، ولی ناتوان هم نیست. این شرایطی است که درباره تکنولوژی هم یادآوری کردم نه خنثی است و نه اثرگذاری مطلق دارد، البته برای جوامع غیرغربی. برای جوامع غربی دلالت مطلق دارد چون فرزند ولایت مطلقه نفسی می‌شود. در واقع تفکر تکنیکی از نفسش برمی‌خیزد و نمادی از تفکر نفسانی او می‌شود. اما اینجا که وطن و سرزمین بیگانه می‌شود ممکن است در اینه شدن نقش داشته باشد، جوان‌ها الان بیگانه‌اند، مثل مالیخولیایی‌ها. تفکر دینی در آنها ریشه ندارد و حتی از روی احساس ممکن است به نحوی شورش هم بکنند (مثلاً برای فوتبال) اما آرمانی هم ندارند نه آرمان روشنفکری نه آرمان کار کردن. اینها که به خیابان می‌آیند واقعاً نمی‌خواهند در مسیر روشنفکری تحول اجتماعی ایجاد کنند، می‌خواهند آزادی بیشتری داشته باشند. این بیشتر یک نوع حالت

شرطی‌شدگی و الینه‌شدگی است، در حالی که آنچه در ژاپن و غرب اتفاق افتاد اصلاً این‌طور نبود. الینه‌ها آنجا هم هستند اما بدنه اصلی تفکر و صورت اصلی تفکر از آنها نیست. به هر حال انسان اینجا تمام‌کننده نیست. به اعتقاد من این دور باید بگذرد. یعنی تویی در این عالم قیل خورده یا شهاب آسمانی‌ای رها شده که هدفش زمین است. این باید به اینجا، اصابت کند و انرژی‌اش تخلیه شود تا بعد

جامعه ما در صد سال اخیر
مقاوم‌ترین جوامع بوده و این به این جهت است که تفکر شیعیان معنوی‌تر از همه اقوام جهان است آن هم معنوی به معنای اثرگذار نه معنوی صرفاً عرفانی؛ یعنی هم جنبه شرعی دارد، هم جنبه طریقتی، هم شأن اجتماعی و عمومی و هم شأن فصوصی دارد.

ببینیم که از این کره چه می‌ماند. وضعیتی شبیه این را در قلمرو فرهنگی تصور کنید. تحول تکنیکی مانند یک بمب اتمی کره زمین را می‌گیرد اما به هر بدنی اثر نمی‌کند. این دیگر ساختار وجودی انسان‌هاست. به اعتقاد من انرژی باید تخلیه شود و امپراطوری باید به وجود بیاید، حتی به طور ناقص. در واقع هیچ وقت امپراطوری به طور کامل شکل نمی‌گیرد. فروپاشی انسان زمانی که فکر می‌کند در اوج قدرت است به سرعت شکل می‌گیرد. در حقیقت نیز این اتفاق در حال رخ دادن است باید انرژی‌ها تخلیه شود آن

آرزوها، آن اتوپیاها و سراب‌ها از دیده‌ها برود. البته این یک مقداری از دست رفته یعنی همان عقبه‌ای که گفتم در حال شکل‌گیری است. عقبه‌ای که از جنس این مدرنیته و عصر روشنگری هم نیست حتی به پست مدرنیسم هم نه می‌گوید. به هابرماس، فوکو و دیگران می‌گوید شما نیستید آنچه در انتظار من است، انتظار و طلب و تمنایی در دل جهان در حال شکل‌گیری است. بخشی از مخالفت با جهانی شدن به خاطر فقر و فاقه و گرفتاری است اما یک بخش از مردم جهان هم می‌دانند که پس از این سیطره دیکتاتوری به وجود می‌آید. دیگر کسی نمی‌تواند نفس بکشد یا تکان بخورد، او را به عنوان تروریست می‌گیرند و می‌کشند، خیلی هم شسته رفته و تمیز. یعنی توجیه شده و شما نمی‌توانید بگویید نه. قدرت غفلت می‌آورد و بعد بسط می‌دهد. فعل را به آینده ابدی متصل می‌کند. فکر می‌کنند این وضعیت ابدی است. برای همین کسی مانند فوکویاما می‌گوید این تمدن ابدی است. رومی‌ها می‌گفتند شهر روم جاودان است ولی کوت‌ها که حمله کردند، جمعیت دو میلیونی روم به ۷۰۰ یا ۸۰۰ هزار نفر رسید. یکی دو میلیون کجا و این تعداد کجا، آن هم دو میلیونی که ۱۰۰ میلیون جمعیت را تحت سیطره خود داشتند وضعیتی که امروز در واشنگتن و نیویورک دیده می‌شود اما همین واشنگتن و نیویورک بسیار متزلزلند. در

مقابل خود کسی را ندیده‌اند اگر کسی یا اراده‌ای جلویشان بایستد می‌بینید که وقتی انسان به مرز جوانمردی و رادی برسد خون برایش چیزی نیست، خون واسطه اعتلاست، مقاومت می‌کند و حاضر است ایثار کند، احسان کند، فداکاری کند. منتها غفلت به نفس و نفس‌پرستی منجر می‌شود و در واقع تا آخر کار ادامه می‌یابد.

○ شما وضعیت جامعه ما را از این حیث چگونه ترسیم می‌کنید؟

● جامعه ما در صد سال اخیر مقاوم‌ترین جوامع بوده و این به این جهت است که تفکر شیعیان معنوی‌تر از همه اقوام جهان است آن هم معنوی به معنای اثرگذار نه معنوی صرفاً عرفانی؛ یعنی هم جنبه شرعی دارد، هم جنبه طریقتی، هم شأن اجتماعی و عمومی و هم شأن خصوصی دارد. عرفان در شیعه از قرن هفتم و هشتم مطرح می‌شود. اولین عارف بزرگ شیعه (شیعه رسمی و علنی) در قرن هفتم و هشتم ظهور می‌کند و به طرح مسئله می‌پردازد. حتی خانقاه درویشی هم از قرن نهم رواج می‌یابد، سنت شیعه عین عرفان است، چه عزاداری و چه شادی‌اش. این همه ادعیه، این همه ولادت و این همه محفل‌های شیعی از حسینیه و فاطمیه که در تفکر شیعی مطرح است حتی بسیاری از عرفای سنی معتقدند که ارباب و مرشدشان از ائمه شیعه بوده‌اند اما چرا خود شیعیان که نزدیک‌تر بودند این کار را نکردند؟ در دوران امام صادق (ع) هم این بحث بود که سنی‌ها به موقع سر نماز می‌روند ولی شیعیان در این زمینه‌ها خیلی دقت ندارند اما وقتی از خود امام پرسیدند ایشان به پرسشگر غضب کردند و گفتند شما چیزی دارید که هیچ کس در عالم ندارد و آن ولایت من یا همان عشق من است. این ولایت در ذوق و حضور جمع می‌شود. زیستن عاشقانه، عشق به اولیا و گریستن برای آنها در عرف سایر فرق اسلامی معنی ندارد. عشق به اولیا شأن اجتماعی هم دارد تنها شأن خصوصی و برای تزکیه نفس نیست، آثار اجتماعی هم دارد، این خودش یک مقاومتی را در جامعه اسلامی ایجاد کرده است که موجب می‌شود ایران از همه سرزمین‌های اسلامی مقاوم‌تر باشد. در دهه‌های اخیر، ایرانیان همواره منشأ جنبش‌های ضد مدرن بوده‌اند، از مشروطه گرفته تا دوران شاه حتی در دوران سیطره‌وری مدرنیسم هیچ وقت لایک نیندیشیدند و خوب این بزرگ‌ترین مقاومت را ایجاد می‌کند. در دوران متأخر که مقاومت اینها و شدت تهاجمشان کمتر شده طبیعتاً بهتر می‌شود به اوضاع جهان پاسخ داد.

○ پس شما جبهه مقاومت را نه تنها ضعیف نمی‌بینید بلکه به نوعی رو به قوت و شکوفایی می‌دانید.

● قطعاً، یعنی اگر شما نسبت به صد سال پیش در نظر بگیرید می‌بینید با وجود این که مردم اخلاقی‌تر بودند، بهانه‌های مختلف نمی‌گرفتند و مراجع و روحانیت نفوذ بیشتری داشتند، امروزه نفوذ عمومی اسلام

با تغییر آن تفکر
تکنیکی و پیدایش تفکر
معنوی این تفکر معنوی
آثار صنعتی و هنری فودش
را به جا فواید گذاشت.

بیشتر است. در حال حاضر معروف‌ترین چهره جهان اسلام، اسلام سنتی نه اسلام مدرن و روشنفکر غربی، شخصی مثل بن‌لادن است چرا؟ چون بیشترین مقاومت را در برابر غرب به خرج داده حالا چه بد و چه خوب. در واقع این شأن اجتماعی اسلام را نشان می‌دهد یعنی بعد از مدتی به این نتیجه رسیدند که ابن‌ماسین و فناوری گلی به سر مسلمانان نزد حالا فرض که به تولید هم برسیم تازه می‌شویم امریکا،

یک امریکای جنایتکار و ظالم. می‌شویم فرانسه، حالا فرانسه چه گلی به سر عالم زده، خوب در چنین شرایطی اگر امریکا هم روزی بر این مملکت مسلط بشود این جرأت را به خود می‌دهد که جشن هنر شیراز را دوباره بر پا کند؟ همین حالا در افغانستان هم نمی‌تواند. این گذشت. کسانی که غافلند چون فقط سطح و ظاهر را می‌بینند فکر می‌کنند که ولایت امریکا بر جهان ولایت مطلق است.

○ برای گذراندن این دوره شرطی شدگی در جامعه اولاً به نظر می‌رسد توصیه شما فراگستری تعالیم شیعی در بین جوانان است. آیا با این امر موافق هستید یا خیر؟ ثانیاً شاخص‌های اصلی این فرهنگ که به نظر شما می‌تواند گذر از این تب را برای جوانان ما آسان‌تر بکند کدام است و ثالثاً آیا شما هم رسانه را به عنوان ابزاری که منطق حاکم بر آن همان منطق تکنیکی است می‌دانید؟

● مسلماً فناوری رسانه‌ای ظرفیت پذیرش تفکر معنوی را ندارد، اصلاً اگر این طور بود که اسمش را تفکر تکنیکی نمی‌گذاشتیم، حالا با تفکر معنوی بیشتر اخلال ایجاد می‌شود. برای مثال وقتی یک فیلم سینمایی با تمایلات معنوی ساخته می‌شود در واقع در ساز و کار تغییر مدرنیته اخلال صورت می‌گیرد؛ تکنیک برای این کار ساخته نشده و در واقع یک نوع فناوری در حال فشار است، چون به هر حال باید

تحت قافیه قرار بگیرد، قافیه‌ای غیر از جنس خودش و دیگر آن کارایی اساسی را ندارد. اما همین هم برای جهان قابل تحمل نیست. برای مثال در همین تحولات اخیر، الجزیره برای غرب‌گراهای اسلام و غرب غیرقابل تحمل شده بود چون مردم اخباری را می‌شنیدند که از CNN و BBC یا آسوشیندپرس و غیره نمی‌توانستند بشنوند. حتی از خبرگزاری جمهوری اسلامی ما هم شنیده نمی‌شد و این هم نشان می‌دهد که نه خنثی است و نه سیطره مطلق دارد. گفتم که بیشتر جنبه بحرانی و اخلاقی پیدا می‌کند، مثل شبکه‌های برون‌مرزی خودمان، مثلاً در این قالب سعی می‌کنند برنامه‌هایی بسازند که مورد حمایت شدید قرار می‌گیرد ولی خوب همین هم برای سیستم بین‌المللی مسلط ناخوشایند است هر چند مخاطبانی در دنیا دارد و از آن طرف هم سعی در خنثی کردن دارند ولی به هر حال نمی‌توانند ولایت مطلقه پیدا کنند.

○ آن شاخصه‌های فرهنگ شیعی که دست کم به نظر می‌رسد در این دوره گذار، حکم واکسن را دارد کدامند؟ اگر بخواهیم با استفاده از همین رسانه‌ای که در اختیار ما است خصایص فرهنگ شیعی را در جامعه خودمان ترویج کنیم روی چه محورهایی باید بیشتر کار کنیم؟

● همان‌طور که فناوری محصول تفکر فنی و تکنیکی است هر آنچه در عالم شیعه شکل گرفته محصول تفکر معنوی شیعه است، اگر چه امروز صدا و سیمای ما توانمندی‌های لازم را برای رجوع به خیلی از مسائل ندارد. برای مثال فرض کنید که توان ساختن برنامه‌های ساده‌ای از برخی عرفا یا حکمای شیعه را نداریم. این خود نشان می‌دهد که ضعف‌هایی در این حیطه وجود دارد چه از نظر تهیه‌کنندگی یا کارگردانی و مواردی مانند آن. در حال حاضر بیشتر به درام‌های خانوادگی که هیچ ربطی به شیعه ندارد روی آورده‌اند. به هر حال من فکر می‌کنم که باید جنبه معنوی آثار شیعه را به نحوی به جامعه انتقال داد هر چند که گفتیم رسانه توان و ظرفیت لازم را برای انتقال این مسائل ندارد اما شاید در گذر زمان تصرف‌هایی در وضعیت موجود صورت گیرد چون به هر حال با تغییر آن تفکر تکنیکی و پیدایش تفکر معنوی و ولایت مطلقه، این تفکر معنوی آثار صنعتی و هنری خودش را به جا خواهد گذاشت. حالا آنجایی که این تفکر موافق تفکر معنوی است می‌ماند و آنجایی که نیست هضم می‌شود. به هر حال اعتقادات شیعی، میراث شیعه و آن روح ولایی شیعه را نمی‌شود به صورت دستوری شکل داد، نیاز به

تربیت انسان‌ها دارد، نیاز به نسلی که در واقع این فرهنگ را بیاموزند، در آن تعمق کرده و آن را منتقل کنند. البته کار دشواری است، دستور و بخشنامه‌ای هم نمی‌شود صادر کرد ولی مسئله خیلی نزدیک است، به اعتقاد من باید به آنچه در سنت ما جنبه معنوی دارد، جنبه احیاء دین دارد، توجه کرد.

○ از فرصتی که در اختیار نشریه قرار دادید سپاسگزاریم.